

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه بررسی کلام مرحوم نائینی رحمه الله

اشکال هشتم (مرحوم محقق عراقی رحمه الله): مرحوم محقق عراقی رحمه الله در بدائع الافکار می‌فرماید: نظریه‌ی محقق نائینی رحمه الله که ایجابیت حروف باشد تنها طبق رأی مشهور در باب اسامی اجناس که می‌گویند اسامی اجناس برای ماهیت مجرد از هر خصوصیت و قید وضع شده و نسبت به آن لا بشرط است، صحیح می‌باشد.

اما طبق مبنای سلطان العلماء رحمه الله در باب اسامی اجناس که اسامی اجناس برای ماهیت مهمله و به تعبیر ایشان «جامعه بین الواجد و الفاقد» وضع شده است، صحیح نمی‌باشد.

طبق این مبنا اسامی هم برای واجد خصوصیت و هم برای فاقد خصوصیت است و متکلم در ذهن یا آنرا به صورت واجد و یا به صورت فاقد تصور نموده است که لازمه هر دو فرض امری محال است:

فرض اول (واجد خصوصیت): متکلم مفاهیم اسمیه در عالم ذهن به همراه خصوصیت ربط تصور کرده است؛ مثلاً لفظ «زید» در جمله «زید فی الدار» به همراه خصوصیت ربط تصور نموده است.

طبق این فرض قول به ایجابیت مستلزم تحصیل حاصل است؛ به این بیان که متکلم «زید» را با خصوصیت ارتباط او با «دار» تصور نموده است پس اگر بگوئید جمله «زید فی الدار» ایجاد ارتباط بین زید و دار می‌کند تحصیل حاصل است. یعنی ربطی که قبلاً موجود بود را مجدد موجود می‌کند.

فرض دوم (فاقد خصوصیت): متکلم مفاهیم اسمیه در عالم ذهن را با قطع نظر از خصوصیت ربط تصور کرده است؛ مثلاً لفظ «زید» در جمله «زید فی الدار» را بدون خصوصیت ارتباط با «دار» تصور نموده است.

طبق این فرض اگر قرار باشد در جمله‌ی کلامیه ارتباط بین این دو حاصل شود، لازم می‌آید زید غیر مرتبط با دار، مرتبط با آن شود و «الشیء لا ینقلب عما هو علیه»^[1]

مرحوم عراقی رحمه الله در توضیح این اشکال در نهایت الافکار می‌فرماید: ایجابیت معنای معقولی ندارد برای این‌که در ظرف ایجابیت توسط حرف، دو احتمال وجود دارد:

الف- مقصود از ایجابیت، حضور در ذهن است برای این‌که مسلماً نفس و ذهن خالق صور در عالم ذهن هستند.^[2] اما عین این مطلب در اسامی نیز موجود است.

به این بیان که نفس در مورد مفاهیم اسمی که مستقل هستند نیز قدرت خلق و تصور در ذهن مانند مفاهیم حرفی را دارد. در نتیجه اسماء نیز مانند حروف ایجابی هستند و از این جهت که هر دو مخلوق نفس هستند فرقی بین آن‌ها وجود ندارد.

ب- مقصود از ایجابیت عالم استعمال و کلام که امری خارجی است باشد و ظهور عبارت مرحوم نائینی رحمه‌الله در همین احتمال است؛ یعنی به سبب استعمال و در ظرف آن معنای حرفی ایجاد می‌شود.

اما این احتمال معنای معقولی ندارد برای این‌که معنای حرفی یا قبلاً به صورت مرتبط تصور شده‌است و در کلام قصد داریم مجدداً این ارتباط را ایجاد نمائیم که تحصیل حاصل است.

یا آن معنای حرفی قبلاً به صورت غیر مرتبط تصور شده‌است و در کلام قصد داریم این ارتباط را ایجاد نمائیم که نتیجه آن انقلاب است.^[3]

کلام مرحوم صاحب منتقى الاصول رحمه‌الله و بررسی آن

صاحب منتقى الاصول رحمه‌الله طبق آنچه در کتاب بدایع الافکار تقریر شده‌است قصد دارند از این اشکال پاسخ بدهند. ایشان می‌فرماید: اگر ربط از خصوصیات ملحوظ باشد اشکال شما یعنی تحصیل حاصل یا انقلاب وارد است. اما اشکال این است که ربط از خصوصیات لحاظ و تصور است.

توضیح مطلب این‌که اگر «زید» و ملحوظ را به قصد ربط داشتن به «دار» تصور نمودیم لازمه آن تحصیل حاصل یا انقلاب لازم است.

اما مقصود مرحوم نائینی رحمه‌الله از ایجاد و ربط، مربوط به لحاظ و از شئون، کیفیات و عوارض آن است؛ یعنی مقصود ایشان این نیست که ربط عنوان مفهوم را داشته باشد بلکه سخی از وجود و مصداق است؛ اگر ربط را مربوط به متصور و ملحوظ ندانستیم در نتیجه آن دو اشکال نیز وارد نیست.

در ادامه تظیری را نیز بیان نموده و می‌فرماید: مانحن فیه مانند حدوث اوصاف بر وجود خارجی است؛ مثلاً زمانی‌که بر «زید» وصفی مانند زردی یا سرخی رنگ به سبب بیماری عارض شود نمی‌گویند زید دیگری غیر از زید اول موجود شد یا نمی‌گویند در زید اول انقلاب حاصل شد؛ بلکه می‌گویند این وصف مربوط به این عرض است.

در باب معانی حروف نیز «زید» و «دار» وجود دارند و زمانی‌که کلمه «فی» آورده می‌شود، به سبب این کلمه تنها بین این دو مفهوم در عالم ذهن ربط محقق می‌شود. نه این‌که ربط، «زید» را از غیر مرتبط بودن به مرتبط بودن تبدیل نموده یا مرتبط بودن را مجدداً ایجاد نماید.^[4]

ظاهراً این جواب صحیح نیست برای این‌که مدعای مرحوم نائینی رحمه‌الله وقوع ایجابیت در کلام است نه ایجابیت در عالم ذهن. بلکه اگر ادعای ایشان ایجابیت در عالم ذهن باشد بیان ایشان در دفاع از مرحوم نائینی رحمه‌الله صحیح است. در نتیجه اشکال مرحوم عراقی رحمه‌الله بر مرحوم نائینی رحمه‌الله وارد است.

[1] «ان المعاني التي تتصورها النفس إما أن تكون مرتبطة بعضها ببعض أو غير مرتبطة فما تصورته النفس مرتبطا فلا يعقل إحداث الربط بين أجزائه لأنه تحصيل للحاصل و ما تصورته النفس غير مرتبط فلا يعقل إحداث الربط فيه لأن الموجود لا ينقلب عما هو عليه و لكن يمكن أن يفنى و يحدث في اثره وجود آخر بخصوصية اخرى مثلا النفس يمكن أن تتصور مفهوم زيد مستقلا و كذلك مفهوم الدار و يمكن أن تتصور هذين المفهومين مرتبطا بعضهما ببعض بأن تتصور مفهوم قولنا زيد في الدار فاذا تصورت مفهوم زيد مستقلا اي لا في ضمن تصورهما للمعنى المركب فلا يعقل أن يحدث الربط بينه و بين مفهوم الدار ثانيا نعم يمكن أن يفنى هذا التصور الأول و تتصوره ثانيا مرتبطا بمفهوم الدار في ضمن تصورهما لمفهوم قولنا زيد في الدار و عليه اذا أراد المتكلم إفادة السامع مفاد قوله زيد في الدار فحينما يتلفظ بلفظ زيد يتصور السامع مفهومه مستقلا لا محالة إذ لا يعلم بالمعنى المركب ليتصوره مرتبطا فاذا اتبعه بقوله في الدار فلا يخلو مدعي الإيجادية في الحروف من أن يدعي أحد امرين إما إحداث الربط في الموجود غير المرتبط و قد تقدم أنه غير معقول أو إحداث موجود آخر مرتبط غير المتصور الاول و هو خلاف الوجدان.» بدائع الافكار في الأصول، ص: 43 و 44.

[2] «يكي از احتمالات در روايت «من عرف نفسه و قد عرف ربه» همين است كه نفس خلاق است و در آن واحد می تواند هزاران صورت را تصور و ایجاد نماید. خداوند تبارك و تعالى ذره ای از خلاقیت خود را به نفس انسان افاضه نموده است و لذا اگر انسان نفس خود را تا حدی بشناسد، می تواند خدا را بشناسد.

[3] «إيجادها من قبيل تحصيل الحاصل الذي هو من المستحيل. و حينئذ فتعين الأول باعتبار ان ما هو المحتاج إليه حينئذ انما هو الكشف عما في ذهنه من الصورة الخاصة، و معه لا محيص إلا من المصير إلى كون الأداة و الهيئات كاشفة عن مداليلها كما في الأسماء، و ان في قولك الماء في الكوز أو سرت من البصرة أو صعدت على السطح و نحو ذلك كما كان لفظ الماء و الكوز و لفظ السير و البصرة و لفظ الصعود و السطح كاشفا عن مداليلها، كذلك لفظ في و من و على أيضا كان كاشفا عن الارتباط الخاص بين مفهومي الماء و الكوز، و الارتباط بين مفهومي السير و البصرة، و مفهومي الصعود و السطح. كيف و انه لم نتعلل مفهومهما محصلا لإيجادية مداليل الحروف و الهيئات، فانه ان أريد بإيجاديتها حضورها في الذهن باعتبار ما يكون للنفس من الخلاقية للصور في وعاء الذهن فهو مسلم لا يعتريه ريب، و لكنه نقول: بان هذا المعنى لا يكون مختصا بمداليل الحروف و الهيئات فيجري في الأسماء أيضا، ففي مثل الماء في الكوز كان كل واحد من مفهوم الماء و الكوز و النسبة الظرفية بينهما من موجدات النفس حسب ما لها من الخلاقية للصور بلا خصيصة لذلك بالحروف، و لكن لا يكون الموضوع له حينئذ هو هذه المفاهيم بقيد وجودها في الذهن بل الموضوع له حينئذ هو نفس المتصور الذي تعلق به اللحاظ و التصور، و ذلك أيضا لا بما هو هو، بل بما هو يرى خارجيا و في هذه المرحلة كما لا يكون مداليل الأسماء إيجادية كذلك الحروف أيضا. و ان أريد بإيجاد معاني الحروف كون الحروف موجدة لها في مقام الاستعمال فهو أيضا امر لا نتعقله بعد فرض تحقق تلك النسب و الارتباطات الخاصة بين المفهومين قبل استعمال أدواتها إذ هو حينئذ من تحصيل الحاصل و غير محتاج إليه...» نهاية الأفكار، ج1، ص: 49.

[4] «لان الربط كما عرفت من خصوصيات نفس اللحاظ و التصور. و عليه فيذكر لفظ «زيد» يتحقق تصوره و لحاظه بلا أي تقيد، و بعد ذكر «في الدار» تضاف إلى ذلك اللحاظ و الوجود الذهني خصوصية، و ذلك لا يستلزم أحد المحذورين المذكورين لأنه ليس بإحداث موجود مرتبط جديد كما لا يخفى و لا إيجادا للربط في الموجود غير المرتبط، لأن الربط من خصوصيات الوجود لا الموجود كما عرفت، و انما هو إضافة خصوصية إلى الوجود، فهو نظير حدوث الأوصاف على الوجود الخارجي فانها ليست إحداثا لموجود غير الأول كما انها ليست إحداثا لربط في غير المرتبط فلاحظ.» منتقى الأصول، ج1، ص: 104.